

الله الزم محمد

۹۱۵۸۹

فرمان اطلاعات دانشمندان علمی ایران
موسسه عالی پژوهش



۱- ۱۰/ ۱۳۸۳

دانشگاه تربیت معلم تهران

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه حقوق و علوم سیاسی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی

موضوع:

بررسی تطبیقی منشور حقوق بشر

با فقه اسلامی

استاد راهنما:

آقای دکتر غفور خوئینی

استاد مشاور:

آقای دکتر ابوالحسن مجتهد سلیمانی

نگارش:

مهدی منتظری

شهریورماه ۱۳۸۳

۷۱۵۱۹

تقدیر و تشکر

صمیمانه از همه ی استادان گران قدری که در به سامان آوردن این پایان نامه مرا یاری رساندند سپاسگزارم. به ویژه قدردان وسعت نظر و پیشنهادهای گره گشای استاد فرزانه، دکتر خوئینی و نکته سنجی های استاد مشاور، دکتر مجتهد سلیمانی هستم. همچنین از امعان نظرهای داوران ارجمند آیت الله بجنوردی و دکتر باقری، که انتقادهای سازنده ایشان مؤثر افتاد، تشکر می کنم.

نیز باید از دوستان همراهم عباس شکوهمند، شاهین بدوی و مهران ایزدی که در تدوین این مکتوب و امداد ایشانم، سپاسگزاری کنم. باشد که گامی در راه پیشبرد حقوق بشر برداشته باشیم.

چکیده:

یکی از سؤالات دغدغه‌آفرینی که چندی است ذهن و ضمیر اندیشه‌گران و حقوق‌دانان مسلمان را به خود واداشته است، پرسش از نسبت و چند و چون حقوق اسلامی و حقوق بشر است. از آن جا که تعیین نسبت فقه و حقوق بشر، می‌تواند بر نوع نگرش مسلمانان به دین و حقوق بشر و نیز شیوه‌ی قانون‌گذاری در جوامع اسلامی بسیار اثرگذار باشد، پاسخ به این پرسش بسیار مهم و سرنوشت‌ساز است.

در این نوشتار می‌کوشیم تا نشان دهیم که حقوق بشر معاصر، برآمده از خواسته‌ها و نیازهای بشر متمدن است و درجهان پیشاتجدد کم‌تر سابقه داشته است. چرا که بسیاری از اعمالی که ما اینک ضد بشری قلمداد می‌کنیم، در نگاه اندیشه‌گران و حکیمان عصر پیشامدرنیته انسانی و ضروری، به شمار می‌آمد.

هم‌چنین در این نوشتار، با نگاهی اجمالی به آرا و نظریات رایج و مشهور در فقه اسلامی، به برخی اختلاف نظرها و دیدگاه‌ها، میان فقیهان و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، اشاره می‌شود. نکته‌ی بعدی که مورد توجه این پژوهش است، پیوند میان فقه و حقوق بشر، و در انداختن طرحی برای حل اختلافات میان این دو می‌باشد. روشی، که در پژوهش پیش رو برای واگشودن این دشواره، پیشنهاد می‌شود، تأکید بر بنای عقلاست. قانون‌گذار مقدس، در وضع قوانین خود، بر اساس بنای عقلا عمل می‌کند. بنابراین اگر عقلا حقوق بشر را بپذیرند، شارع مقدس نیز آن را خواهد پذیرفت.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	درآمد
۲	۱- طرح مساله
	۲- پیشنهادی تحقیق
۳	۳- ضرورت تحقیق
۴	۴- فرضیه‌ی تحقیق
۵	۵- روش تحقیق
	فصل اول :
۶	۱- تاریخچه‌ی حقوق بشر در دنیای پیشامدرن
۶	۱-۱- یونان باستان
۷	۱-۱-۱- عقل‌گرایان (Rationalists) یونان
۹	۱-۱-۲- رواقیان (Stoicists)
۱۰	۱-۱-۱- حقوق روم (Roman Law)
۱۲	۱-۳- مسیحیت (Christianity)
۱۲	۱-۳-۱- مسیحیت و سیاست
۱۲	۱-۳-۲- قرون وسطی (Medieval Ages)
۱۵	۱-۳-۳- مسیحیت و حقوق بشر
	۱-۴- اسلام
۱۸	۱-۴-۱- پیدایش اسلام و تمدن اسلامی
۲۱	۱-۴-۲- اوج تمدن اسلامی
۲۳	۱-۴-۳- اندیشه‌ی سیاسی در اسلام
۲۴	۱-۴-۴- اسلام و حقوق بشر
۳۰	پی‌نوشت‌ها

فصل دوم:

۲۶	۲- حقوق بشر: پیدایش، اصول و مؤلفه‌ها، مبانی
۲۶	۱-۲- چگونگی پیدایش حقوق بشر
۲۷	۱-۱-۲- حقوق طبیعی
۲۷	۲-۱-۲- فراز و فرود حقوق طبیعی در جهان پیشامدرن
	۳-۱-۲- حقوق طبیعی مدرن
۴۲	۴-۱-۲- اثرگذاری حقوق طبیعی مدرن بر جامعه‌ی اروپایی
۴۴	۵-۱-۲- زایش حقوق بشر
۴۷	۲-۲- چپستی حقوق بشر
۴۷	۱-۲-۲- تعریف حقوق بشر
۴۸	۲-۲-۲- اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر
	(Universal Declaration of Human Rights)
۴۹	۳-۲- اصول و مؤلفه‌های حقوق بشر
۵۰	۱-۳-۲- برابری همه‌ی انسان‌ها
۵۱	۲-۳-۲- گسترش آزادی‌های فردی
۵۲	۳-۳-۲- محدودیت سلطه‌ی دولت
۵۳	۴-۲- ریشه‌های فکری حقوق بشر
	۱-۴-۲- حقوق طبیعی ۵۳
۵۵	۲-۴-۲- علم‌گرایی (Scientism) و خردگرایی (Rationalism)
۵۶	۳-۴-۲- لیبرالیسم (Liberalism)
۵۸	۴-۴-۲- فردگرایی (Individualism)
۶۱	سخنی در نسبت مدرنیسم و حقوق بشر
۶۳	پی‌نوشت‌ها

فصل سوم:

۶۶	۳- بررسی تطبیقی اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر
۶۷	۱-۳- مقایسه فقه اسلامی و حقوق بشر در مسئله حق حیات
۶۹	۲-۳- مقایسه فقه و حقوق بشر در حق مالکیت
۷۰	۳-۳- برابری مذهبی

۷۰	۱-۳-۲- برابری مذهبی در فقه اسلامی
۷۵	۲-۳-۲- مقایسه فقه اسلامی و حقوق بشر در مسئله برابری مذهبی
۷۶	۴-۳- حقوق زن
۷۶	۱-۴-۲- حقوق زن در فقه اسلامی
۸۰	۲-۴-۳- مقایسه فقه اسلامی و حقوق بشر در مسئله حقوق زن
۸۱	۵-۳- آزادی اندیشه، عقیده و بیان
۸۲	۱-۵-۲- آزادی اندیشه، عقیده و بیان در فقه اسلامی
۸۲	الف _ آزادی اندیشه
۸۳	ب _ آزادی عقیده و مذهب
۸۴	ج _ آزادی بیان
۸۵	۲-۵-۳- مقایسه فقه اسلامی و حقوق بشر در مسئله آزادی
۸۶	۶-۳- دموکراسی
۸۶	۱-۶-۳- دموکراسی در اعلامیه جهانی حقوق بشر
۸۷	۲-۶-۳- مقایسه فقه اسلامی و حقوق بشر در مسأله دموکراسی
۸۹	۷-۳- شکنجه و مجازات‌ها
۸۹	۱-۷-۳- دیدگاه حقوق بشر
۹۰	۲-۷-۳- مقایسه دیدگاه حقوق بشر و فقه اسلامی در مسأله شکنجه
۸۱	۸-۳- مقایسه اسلام و حقوق بشر در مسأله مجازات‌های خودسرانه
۹۲	سخنی در نسبت فقه و حقوق بشر
۹۳	پی‌نوشت‌ها

فصل چهارم

۹۷	۴- پیوند فقه و حقوق بشر
۹۷	۱-۴- انتقاد از حقوق بشر
۹۸	۱-۱-۴- برخی نظرات انتقادی، پیرامون حقوق بشر
۹۹	۲-۱-۴- بررسی این دیدگاه
۱۰۱	۲-۴- داوری میان فقه و حقوق بشر
۱۰۱	۱-۲-۴- جهان شمولی حقوق بشر و نسبی‌گرایی فرهنگی
۱۰۳	۲-۲-۴- مقبولیت جهانی اصول اساسی حقوق بشر
۱۰۴	۳-۲-۴- لزوم پذیرش حقوق بشر از سوی فقه

۱۰۵	۲-۴ پیوند فقه و حقوق بشر
۱۰۶	۱-۳-۴ پاس داشت سنت و پذیرش تجدد
۱۱۰	۲-۳-۴ عدم اختلاف مبانی اسلام و حقوق بشر
۱۱۳	۳-۳-۴ عقل و بنای عقلا در فقه
۱۱۶	۴-۳-۴ عقل و بنای عقلا، نقطه‌ی پیوند فقه و حقوق بشر
۱۲۱	۴-۴ بازتاب حقوق بشر در فقه معاصر
۱۲۲	۱-۴-۴ کرامت ذاتی انسان
۱۲۲	۲-۴-۴ حق حیات
۱۲۳	۳-۴-۴ برابر طبقاتی، نژادی و مذهبی
۱۲۵	۴-۴-۴ حقوق زن
۱۲۷	۵-۴-۴ آزادی اندیشه، عقیده و تغییر مذهب
۱۳۱	۶-۴-۴ شکنجه و مجازات‌های خودسرانه
۱۳۲	۵-۴ حقوق بشر و روشن‌فکری دینی
۱۳۸	سخنی در نسبت فقه معاصر و حقوق بشر
۱۴۰	پی‌نوشت‌ها
۱۴۷	نتیجه‌گیری
۱۵۱	منابع و مآخذ
۱۵۱	منابع فارسی
۱۵۸	منابع لاتین
	پیوست
۱۵۹	اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر

درآمد

۱- طرح مسأله

پرسش مهمی که در سال‌های اخیر ذهن بسیاری از اندیشه‌گران مسلمان را به خود مشغول داشته است، پرسش از چند و چون اسلام و حقوق بشر است. این موضوع خود برخاسته از سؤالی بنیادی‌تر می‌باشد که همان نسبت میان سنت و تجدد است. در مسأله سنت و تجدد گروهی پنداشته‌اند که میان این دو تضادی انکار ناپذیر به‌پاست چنان‌که نمی‌توان هر دو را باهم داشت بلکه باید یکی را به تمامی پذیرفت و دیگری را به تمامی رها کرد. این گروه خود نیز دو دسته شده‌اند: دسته‌ای هواخواه کنار گذاردن سنت به نفع مدرنیسم و دسته‌ای بی‌توجه به تمدن جدید بشری خواهان حفظ بی‌چون و چرای میراث سنتی می‌باشند. در این میان گروهی نیز برآنند که جمع سنت و تجدد امری ممکن و مطلوب است.

پیرامون نسبت حقوق بشر و حقوق اسلامی هم مشاجراتی از این دست میان صاحب‌نظران به‌پاست. در این مکتوب پرسش اساسی ما آن است که میان حقوق اسلامی و حقوق بشر چه نسبتی وجود دارد. البته کوشش خود را بیش‌تر در ارایه‌ی گزارشی از آرای اندیشه‌گران به کار خواهیم گرفت و در پی یافتن پاسخی نهایی نیستیم.

۱- پیشینه‌ی تحقیق

در این زمینه کتاب‌ها و مقالات چندی در سال‌های اخیر به دنیای اندیشه پیش‌کش شده‌است. بیش‌تر این نوشته‌ها حاوی دیدگاهی منتقدانه به اسناد و اعلامیه‌های حقوق بشر می‌باشند. کتاب‌هایی همچون فلسفه‌ی حقوق بشر نوشته‌ی عبدالله جوادی آملی، حقوق جهانی بشر نگاشته‌ی محمد تقی جعفری، اسلام و حقوق بشر با نگارش زین‌العابدین

قربانی، مبانی حقوق بشر تدوین صادق حقیقت و علی میر موسوی و... از این دست هستند. البته پاره‌ای از نویسندگان معاصر مانند محمد مجتهد شبستری و محسن کدیور رویکرد مثبتی به حقوق بشر داشته‌اند.

ویژگی این دفتر در رویکرد منصفانه‌ی آن به حقوق بشر با توجه به بسترهای تاریخی و فکری پیدایی و پیشرفت آن و ذکر پاره‌ای ناسازواری‌ها میان فقه سنتی و حقوق بشر و نقل آرای جدیدی که از سوی فقیهان و روشن‌فکران برای واگشودن دشواری فقه و حقوق بشر ارایه شده، خواهد بود.

۳- ضرورت تحقیق

با نیم‌نگاهی در قوانین رایج و مدونه‌ی کشور، بی‌گمان در می‌یابیم که این قوانین به شدت از فقه شیعی و به خصوص نظرگاه‌های سنتی اثرپذیر بوده و هست. قوانین ما در باب نکاح، طلاق، ارث، شهادت، حدود و تعزیرات، دیه و... تابع فقه می‌باشد و اتفاقاً این موضوع‌ها از موارد مورد نزاع فقه و حقوق بشر است و لاجرم هر تصمیمی برای رهایی از دشواری فقه و حقوق بشر در این‌جا نیز سودمند خواهد افتاد.

از دیگر سوی، مسلمانان مطمئناً دوست ندارند میان سنت دینی خود و تجدد، تعارضی بیابند. آنان از طرفی به سنت دینی خود دلشادند و می‌خواهند آن را پاس بدارند و از طرف دیگر می‌دانند که بدون پذیرش تجدد، در این دنیا غریبند و نمی‌توانند در میان مردمان این عصر زندگی کنند. آنان می‌خواهند بدانند آیا به واقع میان فقه و حقوق بشر تضادی هست یا نه و اگر هست چگونه باید آن را حل کرد. پاسخی که به این پرسش‌ها می‌دهیم، برای دین‌داران معرفت‌اندیش بسیار مهم خواهد بود.

۴- فرضیه‌ی تحقیق

گمان می‌رود که بر سر پاره‌ای مسایل میان فقه سنتی و حقوق بشر ناسازواری وجود دارد. اما این ناسازگاری برخاسته از فهم خاصی است که پیشینیان از متون دینی داشته‌اند. این فهم تنها فهم ممکن و مطلوب نیست و می‌توان برداشت‌های دیگری نیز از متون دینی داشت. چنان‌چه برخی فقیهان معاصر و نیز روشن‌فکران به بازخوانی و بازفهمی متون دینی پرداخته‌اند.

۵- روش تحقیق

با توجه به این‌که در به سامان آوردن این دفتر از اسناد مکتوب بهره جسته ایم روش ما در این پژوهش، توصیفی - کتابخانه ای می باشد.

فصل اول

تاریخچه ی حقوق بشر در جهان پیشامدرن

۱_ تاریخچه ی حقوق بشر در دنیای پیشامدرن

حقوق بشر در میان اهالی دنیای کهن چه جایگاهی داشته است؟ آیا فیلسوفان و اندیشه‌گران دنیای باستانی به ارزش‌های انسانی توجهی داشته اند؟ آیا مفاهیم برابری، آزادی و کرامت ذاتی انسان مفاهیم نوپایی است یا ریشه در آموزه‌های فیلسوفان باستان دارد؟ مکاتب مسیحیت و اسلام در پختن مفاهیم حقوق بشر و در رشد و گسترش حقوق و آزادی‌های انسان چه نقشی داشته‌اند؟ در فصل نخست ما می‌کوشیم تا به گونه‌ای به این پرسش‌ها پاسخ دهیم. پاسخ به پرسشهایی از این دست، در یافتن مبانی و مفاهیم حقوق بشر و چیستی حقوق بشر در عصر حاضر به ما یاری خواهد رساند.

۱_۱_ یونان باستان

یونانیان باستان به طور قطع نقش به‌سزایی در شکل‌گیری تمدن و بالندگی اندیشه در باختر زمین داشته‌اند و از همین رو محققان حوزه‌های گوناگون علوم انسانی، ریشه‌های مباحث گوناگون را در ایده‌های فیلسوفان یونان می‌جویند. برای یافتن ریشه‌های تاریخی مفهوم حقوق بشر هم چنین می‌نماید که از سرکشی به اندیشه‌های یونانیان و جستن جایگاه حقوق بشر در میان آنان گریزی نیست.

به منظور بررسی دقیق‌تر اندیشه‌های یونانی، اندیشه‌گران آن را به دو گروه عقل‌گرایان و رواقیان تقسیم می‌کنیم و دیدگاه‌های هر یک را جداگانه بررسی می‌کنیم.

۱-۱-۱ عقل‌گرایان (Rationalists) یونان

یونان باستان سرزمین فلسفه بوده اما در آغاز، یونانیان تنها پیرامون طبیعت و هستی می‌اندیشیدند و به انسان، اخلاق و اجتماع نگاهی نداشتند. نخستین فیلسوفانی که افزون بر مسایل هستی‌شناختی، در پرسش‌گری پیرامون انسان، اخلاق و اجتماع کوشیدند، سوفیست‌ها بودند. «آنان پیرامون دشواری‌های اجتماعی و سیاسی دولت-شهر یونان و دلایل اعتبار قانون و پیرامون این‌که آیا پاره‌ای ویژگی‌های ثابت، تنوع و دگرگونی قوانین خاصی را تحت تاثیر خود دارند یا نه، کاوش‌گری کردند»^۱. پرسش‌هایی مانند آیا عدالت یک اساس طبیعی دارد، آیا آنچه را بر اساس حقوق موضوعه صحیح می‌دانیم، در طبیعت نیز صحیح و مطابق عدالت است، نخستین بار توسط سوفیست‌ها بیان پیش‌کشیده شد.^۲

سقراط و شاگردان وی نیز اگرچه دشمن سرسخت سوفیست‌ها بودند، در آموزه‌های خود نگاه ویژه‌ای به انسان داشتند. سقراط، همه را به سوی خود شناسی فرامی‌خواند و هر شناخت دیگری را بی‌حاصل می‌دید. او می‌گفت: «مهم‌ترین دغدغه‌ی آدمی باید پرستاری شایسته از روحش باشد تا آن‌که روحش را تا حد امکان بهبود بخشد. هر کس به خوبی از روحش مراقبت کند، تفاوت واقعیت و خیال را در می‌یابد و اندیشه‌ی خود را بر پایه‌ی علم به چیزی که زندگی آدمی واقعاً به آن همانند است، می‌نهد. با رسیدن به چنین علمی، انسانی که

پرستاری شایسته‌ای از روح خود به عمل آورده، بر اساس علم خود به ارزش های واقعی اخلاقی، عمل خواهد کرد».^۲

فیلسوفان پس از سقراط هم در این امر کوشیدند و انسان را محور مباحث فلسفی قرار دادند. آنان تئوری‌هایی را برای چگونگی اداره‌ی دولت - شهر و وظایف انسانی که در اجتماع زندگی می‌کند، پیش کشیدند. افلاطون اجتماع ایده آلی را در ذهن خود ترسیم کرده که دارای سه طبقه‌ی فرمانروا (که همان فلاسفه‌اند)، جنگاوران (که مأمور دفاع از پیکر اجتماع‌اند) و پیشه‌وران و کشاورزان (که بار تهیه‌ی احتیاجات جامعه را به دوش دارند) بود. ارسطو با صحنه گذاردن بر اصل عدم برابری انسان ها هم در قوای جسمانی و هم در قابلیت کسب فضایل، پاره ای از افراد جامعه را ذاتاً لایق بردگی و فرمان‌برداری دانست.^۳

در اجتماعی ایده‌آلی که اندیشمندان این دوره در ذهن خود می‌پختند چند ویژگی مهم خود نمایی می‌کند. نخست آن‌که در این جوامع انسان‌ها و شهروندان در برابر حکومت افرادی مکلف و نه ذیحق هستند. از دید این اندیشمندان، بهترین جامعه، جامعه‌ای است که برای حکومت بر انسان‌ها ساخته شده باشد و نه برای اداره‌ی امور. از همین رو شهروندان این جامعه از آزادی‌های قابل توجهی برخوردار نخواهند بود. احترام شهروندان به قوانین موضوعه و سرپیچی نکردن از قوانین حتی اگر ظالمانه باشد، از دیگر ویژگی‌های دولت شهر بود. سقراط با آن که خود می‌دانست مجازات وی ظالمانه است و با آن که راه گریز از مجازات سخت اعدام را داشت، اما به خاطر احترام به قوانین موضوعه، جام شوکران را سر کشید.

موضوع دیگری که بر اندیشه‌های یونانیان سایه‌افکن بود، نابرابری انسان‌ها در ارزش‌های انسانی و بنابراین در حقوق شهروندی بود. اصل حاکم بر آرمان شهر افلاطونی نابرابری بود. در دولت طبقاتی که وی ترسیم می‌کند، افراد طبقه‌ی پایین، حق فرمانروا یا جنگاور شدن را ندارند، چرا که طبیعت، آنها را برای خدمت‌گذاری در سطوح پایین اجتماع آفریده است و از خرد سیاسی و شجاعت مدنی بی‌بهره‌اند. بر اساس همین اصل نابرابری انسان‌ها بود که اندیشمندان این عصر، اصل برده‌داری را اصلی نیکو و ضروری قلمداد می‌کردند. در مجموع باید گفت که اصول اساسی آزادی و برابری انسان‌ها در کرامت ذاتی و حقوق شهروندی که بر حقوق بشر سایه‌افکن هستند، در میان عقل‌گرایان یونان باستان جایگاهی ندارد و عقل‌گرایان یونان اگر خدمتی به پیدایش حقوق بشر کرده باشند از راه انتقال مباحث فلسفی از هستی به انسان، و از راه بنیان‌گذاران حقوق طبیعی می‌باشد که سپس‌تر به آن می‌پردازیم.

۱-۱-۲ رواقیان (Stoicists)

مکتب رواقی در ۳۰۱ پیش از میلاد به دست زنون در آتن پایه‌گذاری شد. اگر چه پیدایش و گسترش اولیه‌ی رواقی‌گری در یونان بود، بعدها اما، به روم نیز نفوذ کرد و رومیان هم، بر بالندگی آن افزودند. شهرت رواقیان بیش از همه در گرو ایده‌های آنان پیرامون حقوق طبیعی است. به عقیده رواقیان تنها یک قانون طبیعی وجود دارد که زاییده‌ی اندیشه‌ی آدمی نیست و بر همه چیز حکمرانی و بیشتر و فراتر از هر قانون موضوعه‌ای

وجود دارد. این قوانین در همه ی زمان ها و مکان ها یکی هستند و نسبت به همه ی انسان ها برابرند. بر پایه ی همین آرمان ها، رواقیان به جای نظام سیاسی دولت _ شهر که بر یونان کهن دامن گستر بود، به نظام «جهان _ شهری» می اندیشیدند؛ آنان، همچنان که افلاطون باور داشت که خانواده و ملکیت باید به نفع دولت از بین برود، بر این باور بودند که دولت های خصوصی باید عرصه را به دولت جهانی واگذارند.^۷ دولتی جهانی که در آن همه ی اهالی از حقوق برابر برخوردارند. آن ها نابرابری میان بربرها (یونانیان همه ی انسان ها غیر از خودشان را بربری می نامیدند) و ساکنان دولت _ شهر یونان را نمی پذیرفتند.^۸

حقوق دانان، ساختن و پرداختن حقوق طبیعی پیشامدرن را به رواقیان نسبت می دهند و از همین رو باید ریشه های تاریخی حقوق بشر را در آرای رواقیان جست. به ویژه این که رواقیان، برابری همه انسان ها را هم از حقوق طبیعی می دانستند. اندیشه های رواقیان بر خلاف اندیشه های عقل گرایان تنها بر روی سطور باقی نماند، بلکه رومیان بعدها به این اندیشه ها جامه ی عمل پوشاندند.

۱_۲_ حقوق روم (Roman law)

اگر پرسش گری های مشرق نشینان بیشتر پیرامون مذهب و یونانیان بیشتر پیرامون

فلسفه بود، رومیان بیشتر تلاش های خود را در زمینه ی حقوق به کار بستند.

رومیان از خود فلسفه‌ای نداشتند و بیشتر وامدار اندیشه‌های یونانیان و به‌ویژه رواقیان می‌باشند. اما در اجرای اندیشه‌های حقوقی و وضع قوانین پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشتند.

در آغاز، قوانین روم از سخت‌گیرانه‌ترین قوانین تاریخ بشر به شمار می‌آمد و مظهر برجسته‌ی نظام پدر سالاری بود. چنانچه ویل دورانت در تاریخ تمدن خود یاد می‌کند، در این قوانین به پدر اجازه داده می‌شد تا هر یک از فرزندان خود را تازیانه بزند، حبس کند، حتی بکشد یا بفروشد. طبق این قوانین همسر در تملک شوهر بود، بردگان هم در این قوانین دارای هیچ حقوقی نبودند.

با وجود این، روم، به همین صورت باقی نماند بلکه در طول تاریخ دگرگون شد و راه کمال را پیمود. تا آنجا که نه تنها از تدروی‌های یاد شده در آن اثری نماند، بلکه ویژگی‌های مثبتی را نیز به دست آورد. پس از رخنه کردن اندیشه‌های رواقیان در حقوق روم، با هم‌کوشی حقوق‌دانان زبردست و قاضیان برجسته، نظامی حقوقی آفریده شد که اندیشه‌های رواقیان، پیرامون برابری همه انسان‌ها در حقوق طبیعی را به عمل درآورد، نظامی که هنوز هم دنیای غرب بدان می‌بالد.^۹

همچنان که با ورود حقوق طبیعی به نظام حقوقی روم، این نظام راه کمال را پیمود، حقوق طبیعی نیز در نظام حقوقی روم بالیدن گرفت و گسترش یافت. چنانچه رومیان بر اساس حقوق بین‌المللی خود حقوق جهانی ویژه‌ای را به وجود آوردند که فراتر از حقوق شهروندان بود.^{۱۰}

۱-۳- مسیحیت (Christianity)

۱-۳-۱ مسیحیت و سیاست

در آغاز، مسیحیان، آرمان‌های سیاسی و حقوقی نداشتند و یکسره به اخلاق می‌اندیشیدند. اصول محبت و برادری مسیحیت در پی اصلاحات سیاسی و اجتماعی نبود، بلکه اصلاح و پاکسازی روح انسان را مهم‌تر می‌پنداشت. چنان‌چه در انجیل آمده است، عیسی می‌گفت: «من برای خدمت به خلق آمده‌ام، نه برای این‌که خلق در خدمتم باشند»، «سلطنت من دنیوی نیست». از همین روست که در آغاز، دین‌داران مسیحی به فرمان‌برداری از حاکم خوانده می‌شدند: «به سزار دهید آنچه متعلق به اوست و به خدا، آنچه تعلق به او دارد» بنابراین عیسویان نه تنها با نظام سیاسی عصر، ستیزه‌ای نداشتند^{۱۱} بلکه بر عکس، مردم را به دعا کردن برای سلامت شاهان و فرمان‌روایان دعوت می‌کردند.

پنج سده پس از ظهور مسیح، زمانی که مسیحیت متهم شده بود که عامل فروپاشی دولت روم بوده است، آگوستین قدیس کوشید برای گریز از این انتقادات و نیز برای پر کردن خلأ حقوقی دنیای مسیحیت، ساختاری سیاسی بر پایه‌ی آموزه‌های مسیح، ترسیم کند و شش سده پس از آگوستین، سن توماس آکوئیناس، اندیشه‌های وی را ادامه داد و بدین ترتیب آیین مسیح پس از انزوا و گوشه‌گیری اولیه با مسایل سیاسی، حقوقی و اجتماعی آمیخته شد.

بسیاری از اندیشمندان و حقوق‌دانان از این التقاط ابراز ناخرسندی کرده اند و جدایی دوباره‌ی دین و اجتماع و از جمله حقوق را، پس از رنسانس به فال نیک گرفتند.